

فرهنگ‌های خوب: حمام اتوبوسی سانفرانسیسکو

ساماندهی بهداشت شهروندان بی‌خانمان در شهر، تجلی مفهوم حق بر شهر...
“حمام اتوبوسی برای بی‌خانمان‌ها”



گاهی خلاقیت و استفاده از ابزارهایی که دیگر کاربری اصلی خودشان را ندارند، باعث می‌شود اوضاع زندگی برخی از شهروندان یک شهر در شرایط بهتری قرار گیرد. یکی از مشکلات بزرگی که بی‌خانمان‌ها در سراسر دنیا با آن روبرو هستند، حمام و دوش گرفتن است و بهترین راه حل آن، استفاده از حمام‌ها و دستشویی‌های عمومی است، اما با رشد تکنولوژی تعداد این ساختمان‌ها در همه دنیا کاهش پیدا کرده و جوابگوی نیاز بی‌خانمان‌ها نیست.

در سانفرانسیسکو، حدود ۶۵۰۰ بی‌خانمان وجود دارد که تمام عمر خودشان را در خیابان‌ها می‌گذرانند و بسیاری از آن‌ها ممکن است حتی سال‌ها از حمام استفاده نکنند. از همین رو موسسه‌ای به نام “لاوا” بر اساس طرحی که یکی از بازاریاب‌هایش داده، به فکر انجام کاری برای ایجاد حمام برای بی‌خانمان‌ها افتاده‌اند. دونیس سندوال که ایده این طرح از اوست، ایده شکل‌گیری چنین موضوعی را اینگونه تعریف می‌کند: یک روز در خیابان راه می‌رفتم که زنی از کنارم رد شد که بسیار کثیف بود، در همین حال گریه می‌کرد و با خودش می‌گفت من هرگز دوباره تمیز نمی‌شوم! البته شاید این زن در همان لحظه به تمیز شدن فکر نمی‌کرده و فقط جملاتی را بیان می‌کرده است، اما من با خودم فکر کردم اگر چنین فرصتی برایش پیش بیاید، چه اتفاقی می‌افتد.

اتفاق دومی که برای سندوال افتاد، از ای قرار بود که یکی از سربازان جنگ ویتنام را که می‌شناخته در خیابان می‌بیند. او بعد از جنگ حالت‌های روانی پیدا کرده بود و در خیابان‌ها زندگی می‌کرد، اما در ابتدا اصلاً نتوانسته بود او را بشناسد و در وضعیت خیلی بدی به سر می‌برده است. دونیس کارش روی این ایده را سال ۲۰۱۳ با این شعار که «هرکسی حق دارد تمیز باشد» شروع می‌کند. پروژه در ابتدا با یک اتوبوس که توسط شهرداری سانفرانسیسکو در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد، شروع می‌شود. یک اتوبوس که تمام امکانات حمام کردن را دارد در جاده قرار می‌گیرد و بعد از موفقیت همان یک اتوبوس، تعدادی دیگر هم اضافه می‌شوند و در نقطه‌های مختلف شهر قرار می‌گیرند.

بعد از دو سال از طرح اولیه، حال یک تیم قوی از افرادی که باور دارند حمام و دستشویی حتماً نباید جای لوکسی باشد، در این موسسه کار می‌کنند تا به بی‌خانمان‌ها این شانس را بدهند که تمیز زندگی کنند. **بی‌خانمان‌ها ممکن است کار نکنند و خانه نداشته باشند، اما می‌توانند تمیز زندگی کنند.**

اتوبوس‌های آن‌ها می‌خواهد تمیزی را برای این افراد به ارمغان بیاورد و امروز هر اتوبوس در هفته میزبان ۲۰۰۰ بی‌خانمان است. این موسسه به دنبال استفاده از منابع موجود برای تبدیل کردن آن‌ها به وسیله‌های قابل بهره‌برداری است و البته شاید این دوش‌ها مشکلات اساسی این بی‌خانمان‌ها را حل

نکند، اما موسسه لاوا توانسته به کسانی که به اولین حقوق خودشان دسترسی ندارند، خدمت کند و خودشان به دنبال گسترش این طرح در شهرهای اطراف هم هستند.
urbanthinkers@

با تشکر از خانم ولی پور برای ارسال این بخش به ” فرهنگهای خوب

شما هم از فرهنگهای ایران یا دنیا نکته جالبی دیدید ، حتی الامکان با عکس برایم بفرستید تا یاد بگیرم و به هزاران خواننده فرهیخته هر روز این سایت برسانم dr@doctorshiri.com با ساجکت : فرهنگهای خوب

در صفحه اینستای بنده نیز کلی مطالب جالب هست [#alirezashiri](https://www.instagram.com/alirezashiri)

ایتالیا به آیدین ارجمندی ، برنده ایرانی یکی از بزرگترین جوایز طراحی جهان ، ویزای دریافت جایزه اش را نداد

بخشی از گفتگویم با آیدین ارجمندی

- آخرین مقامی که در رشته ی کاریکاتور داشتم جایزه ویژه ی پنجمین جشنواره بین المللی خرسون اوکراین و بعد از اون مدال نقره ی *A' Design award 2015* بزرگترین جایزه ی طراحی جهان رو که در هر سال در شهر کومو در ایتالیا برگزار میشه ، بردم.
- من تا بحال 9 جایزه ی ملی و بین المللی در رشته های کاریکاتور و *design* داشتم و در بیشتر از 20 نمایشگاه بین المللی شرکت کردم.
- جایزه ی *A' Design* در زندگی حرفه ای من نقطه ی عطفی شد و بازار کارم رو به کشورهای اروپایی و حتی امریکای جنوبی گسترش داد.



زندگی جالب آیدین ارجمندی (طراح افتخاری خانه توانگری) برای من که هفته ای یک روز مدیرش هستم جالبه و این اواخر یک اتفاق دارد که تلخ تر از آنیست که یک ایرانی بتواند تحمل کند :



من دقیقا روزی را که او e-mail برگزیده شدنش را در یکی از بزرگترین مسابقات طراحی جهان، دریافت کرده بود، به یاد دارم، آروم اومد تو اتاقم و از سازی جدید در موسیقی جهان گفت که با الهام از ساز سنتی ایرانی طراحی کرده و در ایتالیا واجد بهترین جایزه شده ؛ و هممون از خوشحالی داد میکشیدم !

این شادی دیری نپایید زیرا نه تنها به او ویزا داده نشد بلکه حایزه اش نیز اون طوری که باید و شاید به دستش نرسید. فکر میکنم آقایانی که معتقدند تحریمها هیچ اثری نداشته ، توجه ندارند که چقدر با فرزندان این خاک برخوردهای تحقیر آمیزی در کشورهای پیشرفته صورت میگیرد که هرگز با یک جوان اسرائیلی جرات چنین برخوردی را ندارند !

الغرض گفتگوی من با آیدین به عنوان یکی از نوابغ کاریکاتور ، طراحی صنعتی و گرافیکست چند دقیقه شیرین برای شما فراهم می آورد

از خودت بگو :

آیدین ارجمندی متولد 27 اسفند 1366 ... وسط بمباران های تهران!

از سال 86 کار طراحی گرافیک رو به شکل حرفه ای شروع کردم... سال ها برای دل خودم کار میکردم و از نوجوونی کار با نرم افزار های گرافیکی رو شروع کردم. وقتی در مورد آغاز فعالیت حرفه ای صحبت می کنم ، منظورم رسیدن به مرتبه ی کیفی خاصی نیست در مورد اون لحظه ای صحبت می کنم که از طریق طراحی درآمد پیدا کردم یا عامیانه بگم ” پول در آوردم!“



یکی دو سال تو حوزه ی گرافیک فعال بودم و مهم ترین اتفاقی که پیشرفتم رو تضمین میکرد علاقه ی بیش از حدم به یادگیری نرم افزار های روز گرافیکی بود... (هیچ وقت یادم نمیره که اولین ورژن نرم افزار 3D Max که روی سیستم نصب کردم 2.5 بود) بعد از مدتی از طرف وزارت علوم پیشنهاد ساخت یک تیزر تبلیغاتی رو گرفتم که تجربه ی فوق العاده ای برام بود و پای من رو علاقه بر طراحی گرافیک به موشن گرافیک، تدوین و انیمیشن هم باز کزد.

از وقتی دبستانی بودم پنجشنبه به پنجشنبه که مجله ی گل آقا در میومد شروع میکردم به کپی کردن کارتونها و کاریکاتور های علی رامند. کاریکاتور رو کم کم ادامه دادم تا سال 88 در سایت تابناک فعالیت حرفه ایم رو به عنوان کارتوننویست شروع کردم.

یک توضیحی راجع به فرق کارتون و کاریکاتور بده یاد بگیریم درستش چیه

جالبه خیلی های از من این سوال رو میپرسن!

کارتون یک جور ادبیات طنز تصویریه ینی کارتونیست در غالب تصویر و یا حتی با اضافه کردن نوشته و پیام موضوعی رو به طنز میکشه و بعد محتوای پیامی اثر خیلی مهمه. عمده ی تصاویری که در مجلات توسط مردم به عنوان کاریکاتور شناخته میشه کارتون هستن!

کاریکاتور بحث غلو بصری در چهره ی افراد و بعد تکنیکی و بصری کار خیلی مهمه و چیزی که اون رو ارزشمند تر میکنه شباهت چهره ی غلو شده و انتزاعی به شخص مورد نظره!



کشتار کارکاتوریهستهای فرانسه

کار حرفه ای به عنوان تصویر ساز در حوزه ی نشریات و تبلیغات رو هم حدودا از همون سال ها شروع کردم. تصویر سازی هم خلق اثری بصری مرتبط با موضوع مورد درخواسته که الزامی نداره حتما حالت طنز داشته باشه و در واقع کارش روایت یه بخشی یا کل یک محتواست.



در کنار این ها با دانشی که از رشته ی تحصیلیم طراحی صنعتی در مقطع فوق لیسانس داشتم طراحی محصول و طراحی داخلی رو هم شروع کردم و تجربیات زیادی رو از طراحی محصول و بسته بندی تا طراحی نما و داخلی پیدا کردم.

- من تا بحال 9 جایزه ی ملی و بین المللی در رشته های کاریکاتور و دیزاین داشتم و در بیشتر از 20 نمایشگاه بین المللی شرکت کردم.
- آخرین مقامی که در رشته ی کاریکاتور داشتم جایزه ویژه ی نئجمن جشنواره بین المللی خرسون اوکراین و بعد بعد از اون مدال نقره ی A'Design award 2015 بزرگترین جایزه ی طراحی جهان رو که در هر سال در شهر کومو در ایتالیا برگزار میشه رو بردم.
- جایزه ی A'Design در زندگی حرفه ای من نقطه ی عطفی شد و بازار کارم رو به کشور های اروپایی و حتی امریکای جنوبی گسترش داد.

هرچند که قسمت شیرین گرفتن این جایزه با کارشکنی سفارت ایتایا در صدور ویزا تلخ شد. اون هم درست روز قبل از سفر در حالی که بلیت میلان در دستم بود و چمدون هم بسته به سفارت رفتم تا ویزایی که به علت اعتبار دعوت کننده ، مطمئن به دریافتش بودم ، اما با برخورد بد کارمند سفارت

پاسپورت رو به من تحویل دادند و با دادن برگه ای که روش نوشته شده بود عدم اطمینان از قصد بازگشت شما به کشور، ویزای من رو صادر نکردند.

وقتی در دفاع از خودم توضیح دادم که “من اینجا کار و زندگی دارم و به دعوت خودتون و فقط برای دریافت جایزه قصد سفر داشتم” خیلی تند رو به من کردن و گفتن خوب میری دیگه بر نمیگردی... و در پاسخ من که فقط گفتم آخه.... سریع گفتن ما نمیدونیم دستور مستقیم کنسوله!!!

اتفاقا چند روز پیش در مورد همین داشتم جایزه با اپک تایمز ایتالیا مصاحبه میکردم جریان رو با تمام جزئیات به خبرنگار مطرح ایتالیایی ماسیمیلیانو روسانو توضیح دادم و اون در همین رابطه با سفارت ایتالیا در تهران تماس گرفت.

متاسفانه کنسول هم که انتظار این تماس رو نداشته گفته ما خیلی بررسی کردیم و به نظرمون رسیده این فرد ریسک بالایی برای رفتن و موندن داره! و در مورد اینکه چرا یک طراح شناخته شده در ایران که موقعیت خوبی در ایران داره باید به شکل غیر قانونی به کشور دیگه ای مهاجرت کنه توضیحی نداد و فقط گفت به دلایل امنیتی از صحبت در مورد اشخاص ثالث معذوره!

در حال حاضر در کنار فعالیت هایی که در حوزه ی دیزاین و تبلیغات دارم، روی ساخت سازی که اختراع کردم به نام چلوریدو که یک سازی بادی-زهی هست کار میکنم. این ساز قرار هست در اکتبر امسال با اجرای چمبر ارکسترای استرالیا در اپرا هاوس سیدنی رونمایی بشه.

=====

از دیدن خواهش کرده ام برای علاقه مندان به مهارت طراحی های پوستری و کارگاه ایده خلاق ، یک کلاس تعریف کند که در موسسه برگزار کنیم

مردمان خوب این دیار-۳۱- انقلاب در محله

نوده مشهد

محله نوده مشهد یکی از مراکز اصلی پخش و مصرف مواد مخدر مشهد است و این محله دارای کارتن خواب های زیادی می باشد. در میان زرق و برق حرم و میلیونها آدمی که هر سال برای زیارت حضرت علی بن موسی الرضا به مشهد می آیند همیشه سایه های نادیدنی نیز وجود دارد یکی هم اعتیاد ، طرد شدگی بیماران معتاد و عبادت خود را نیالودن به این گونه دنیازدگی ها ؛ اما امسال بچه های دانشجوی جمعیت امام علی مشهد به محله نوده ، محل کارتن خوابها و معتدان رفتند و علیه اعتیاد قیام کردند ،



انتظار نداریم که چنین حرکت نمادینی موجب انقلابی عظیم در زندگی معتادین بشود زیرا این بیماری ، هیولایست به مراتب قوی تر از چنین اقداماتی ولی در عوض هشدار است به بقیه جامعه مذهبی که ” ملتی که حسین بن علی دارد ، اعتیاد به این شرم آوری ندارد ”



و با چنین اقداماتیست که عزاداری سید الشهداء از یک حرکت آیینی صرف به یک سرمایه گذاری اجتماعی شایسته مبدل میشود (خون دادن شبهای عزاداری و احیا نیز چنین تاثیری دارد)



خیلی مهم است که مومنین ثروتمند مشهدی ، چنین اقدامات مردمی را بیشتر ارج دهند به نسبت اقدامات ساده تر مثل هیات برگزار کردن و دسته راه انداختن و...

گزارش زیر را خانم منافی برایم فرستاده اند که خواندنش اشکمون را در آورد :

بچه های جمعیت دانشجویی امام علی علیه السلام مشهد، عصر روز عاشورای امسال رو به میان معتادین یکی از مناطق شهر رفتند و با شعار ” جامعه ای که امام حسین دارد، چرا باید اعتیاد داشته باشد؟” از اون ها خواستند که اعتیادشون رو کنار بگذارند. گزارش این راهپیمایی رو در ذیل تقدیمتون می کنم:

امسال برای دومین سال پیاپی در شامگاه 13 آبان نود و سه، مصادف با شام غریبان امام حسین (ع) مراسم شام عیاران با شعار اصلی ” جامعه ای که امام حسین دارد، چرا باید اعتیاد داشته باشد؟” توسط جمعیت امام علی (ع) مشهد برگزار شد.

در این مراسم حدود ۱۰۰ تن از جوانان شهر مشهد که عمده آنها از قشر دانشجوی بودند، با حضور در محل نوده مشهد علیه یزید زمانه یعنی اعتیاد شعار دادند و ساکنین این منطقه جرم خیز مشهد را به پاکی دعوت نمودند.

طی این مراسم حدود ۱۵ نفر از ساکنین منطقه نوده از اعتیاد اعلام بیزاری کردند و تصمیم خود را برای ترک اعتیاد رسماً اعلام کردند که این افراد به خانه های بهبودی مورد تایید جمعیت امام علی مشهد انتقال داده شدند.

در این آیین دانشجویان شعارهایی همچون ” ما خسته ایم از اعتیاد” و ” عهد می بندم وفایش می کنم، اعتیادم را رهایش می کنم” ، ” جامعه ای که امام حسین (ع) دارد چرا باید اعتیاد داشته باشد؟” را سردادند که البته نوای ”الله اکبر” و ”یا حسین” دانشجویان به طور پیوسته از ابتدا تا انتهای مراسم به گوش می رسید.

در این مراسم ساسان به عنوان فردی که از شام عیاران سال گذشته ترک کرده بود و تا مراسم امسال خود را پاک نگه داشته بود، تجربیات خود را در این خصوص در اختیار معتادین محله نوده مشهد قرار داد و آنها را به ترک اعتیاد دعوت کرد.

در اواسط شام عیاران بود که باران الهی شروع به باریدن گرفت و بسیاری از معتادینی که پیرامون آتش های آلوده حلقه زده بودند به جمعیت پیوستند و در انتهای این مراسم نماز شکر بابت پاکی محله نوده به امامت یکی از بچه های بهبود یافته برگزار شد.

گفتنی است افرادی که در این طرح اعلام می کنند که قصد ترک دارند، مورد حمایت جمعیت امام علی (ع) قرار می گیرند و در مدتی که آنها دوره درمان را پشت سر می گذارند، خانواده آنها مورد حمایت جمعیت خواهد بود.

=====

1. مردمان خوب این دیار خانه خرد

سالهاست که از مشتریان ثابت کتابفروشی امام واقع در چهارراه دکترا در مشهد هستم و به نظرم نمی توان مشهدی بود و اهل کتاب و قلم، اما این ”خانه خرد” رو نشناخت و البته میزبان گرامی و خردمند اون... آقای رجب زاده رو، شخصیتی درونگرا، باهوش و خستگی ناپذیر که با

روی خوش و لبخند ملیح همیشگی شان انرژی زیادی به مراجعین می دهند.

2. مردمان خوب این دیار ۳۰

تازه رسیدم خونه از تهران و گیر ماشین کرایه ام من را ببره خونه...

3. مردمان خوب این دیار ۲۹ – قدردانی

مردم میخواهند شب قدر داشته باشند ؛ شب قدر شبی ست که باید قدر خویش را دانست
ببینید این جوان چقدر قدرشناس است

مردمان خوب این دیار خانه خرد

دکتر هدیه توتونی ، دندان پزشک و استاد دانشگاه *Assistant professor, Community Oral Health Department* در مشهد است ، بارها برایمان در این سایت در بخش ” مردمان خوب این دیار ” قلم زده است و نوشته جدیدش خواندنی است :



بعضی روزها دیدن کارهای زیبا از مردم این دیار نفسی تازه بهم می ده و توی سرمای استخوانسوز و خشک آذرماه مشهد گرمای لطیف و جانبخش.

سالهاست که از مشتریان ثابت کتابفروشی امام واقع در چهارراه دکترا در مشهد هستم و به نظرم نمی توان مشهدی بود و اهل کتاب و قلم، اما این “خانه خرد” رو نشناخت و البته میزبان گرمی و خردمند اون... آقای رجب زاده رو، شخصیتی درونگرا، باهوش و خستگی ناپذیر که با روی خوش و لبخند ملیح همیشگی شان انرژی زیادی به مراجعین می دهند.

این کتابفروشی به دو دلیل برای من اهمیت داره: اینکه معمولا جدیدترین کتابها بدون حتی یک روز تاخیر و همزمان با تهران پشت ویتترین میان و در معرض فروش قرار می گیره و دیگه اینکه محل گفتگو و صحبت هر چند کوتاه با افراد فرهیخته ، اندیشمند و اهل قلم شهر هست. حتی مشهدی هایی که خارج از ایران زندگی می کنند هر موقع برای سفر به مشهد میان سرزدن به این کتابفروشی جزو یکی از برنامه های سفرشون هست و صحبت در مورد تازه های کتاب و نشر در کشور محل اقامتشون توی این “خانه خرد” برقرار.



امروز طبق معمول هر دو هفته سری به این خانه گرمی بخش زدم و خبر خیلی خوبی شنیدم. پسر آقای رجب زاده بهم اطلاع دادند که پدر بزرگوارشون منزل شخصی دوطبقه قدیمی خود واقع در سه راه ادبیات (200 قدمی چهارراه دکترا) دارن بازسازی می کنند و تبدیل به یک کتابفروشی بزرگ همراه با چند لابی نشیمن برای مطالعه و صحبت مراجعین می کنند و اینکه این مغازه نیز همچنان در محل قدیمی خود به فعالیت ادامه خواهد داد. در مورد چیدمان کتاب، قفسه ها و ... نظر خواهی می کردند از من و افرادی که در کتابفروشی حضور داشتند و اینکه 2 ماه دیگه افتتاحیه این کتاب فروشی در مشهد خواهد بود. پرسیدم: پدر کجا زندگی خواهند کرد؟ گفتند: توی بازسازی به مهندس گفتند که یک محل کوچک و نقلی برای زندگی خودشون در پشت کتابفروشی در نظر بگیره و کار منزل ایشون تموم شده.

اسم این کار رو چه باید گذاشت؟ عشق به فرهنگ و خرد و اندیشه... نمی دانم... نامش را نمی دانم اما حس بسیار قشنگی است و کاری ستودنی برای فرهنگ این دیار.

(تصاویر از سایت طبیعت مینوی ایران برداشت شده و مربوط به کتابفروشی چهارراه دکترا ست و آقای مسن و ریز نقش در تصویر اول آقای رجب زاده هستند که صاحب این کتابفروشی از سال 1358 در مشهد هستند و درب منزل مسکونی بازسازی شده خود رو دو ماه دیگه به عنوان کتابفروشی به روی همشهریان و اندیشمندان شهر خواهند گشود).

مردمان خوب این دیار ۲۷

ساعت شش غروب روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت سال نود و سه بود. وقت برگشتن از مطب دندانپزشکی راهی میدان ونک شدم تا سوار تاکسی های میدان پونک شوم. تقریبا پانزده نفر توی صف بودند. منم خسته!! همین که ایستادم یک خانم سوار پراید سفیدش متوقف شد و از ما دعوت کرد که سوار شویم چون مسیرش میدان پونک بود. دو نفر خانم نشستند بعد من و پشت سرم یک خانم دیگر و همه متعجب!!

مردمان خوب این دیار ۳۰

مردمان خوب این دیار ۲۹ - قدردانی

مردم میخواهند شب قدر داشته باشند ؛ شب قدر شبی ست که باید قدر خویش را دانست ببینید این جوان چقدر قدرشناس است

مردمان خوب این دیار ۳۰

مرتضی نوشت :

همین الان از تهران رسیدم خونه

یه کامنت مردمان خوب این دیار براتون بزارم داغ داغ

مسیر خونه ما تا کسی خورش این موقع شب افتضاحه، به عبارتی اصلا تا کسی نیست و بایس یه ۳-۴ کیلومتری پیاده برم تا برسیم خونه

خلاصه گفتم کمی وایسم جانی ندارم پیاده برم، یه پراید زد کنار، یه آقای بوده تقریبا ۳۵ ساله، گفت تا میدون بعدی میرسونمت اونجا حداقل بهتر ماشین میگیری، گفتم سوار میشم حداقل پیاده رویم کمتر میشه، هرکاری کردم هزینه ای دریافت نکرد، نفست گرمی نصیبش کردیمو رفت

دوباره من شدمو منتظر، یه ۱۰ دقیقه ای معطل بودم و خواستم بیخیال شم که پیاده برم دیدم یه رنو قدیمی سفید رنگ از جلوم رد شد و ۵ متر جلوتر وایساد، دیدم داره بوق میزنه، یه اقا و خانم مسنی بودن، خانمه پیاده شد و رفت پشت نشست، من تا برسیم به ماشین گفتم حتما بستگان ما هستن که شب بوده من نشناختمشون، رفتم جلوتر دیدم دونفر اقا و خانم غریبن! خداوکیلی خجالت کشیدم و هرچی گفتم خانمه جلو نیومد و منو تا سرکوچمون با اینکه مسیرشون نبود رسوندن. یعنی اینقدر ازین کارشون خوشحال شدم و دلشاد که نگو واقعا دمشون گرم

1. مردمان خوب این دیار ۲۹ - قدردانی

مردم میخواهند شب قدر داشته باشند ؛ شب قدر شبی ست که باید قدر خویش را دانست
ببینید این جوان چقدر قدرشناس است

2. هجده سالگی (مردمان خوب این دیار)

پسر حمید ملکی متولد 16/11/1374 است. خیلی لحظه شماری کرد که هجده سالش تمام
شود تا بتواند خیلی کارها را انجام دهد. مثل گرفتن گواهینامه رانندگی، کارت ملی، افتتاح
حساب بانکی، ... تقریباً تمام این کارها را با عجله و با ذوق تمام انجام می داد. روز
27/1/1393 گواهینامه رانندگی و 29/2/1393 کارت ملی حمید جان به وسیله پست به
دستمان رسید.

3. مردمان خوب این دیار ۲۷

ساعت شش غروب روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت سال نود و سه بود. وقت
برگشتن از مطب دندانپزشکی راهی میدان ونک شدم تا سوار تاکسی های میدان پونک شوم.
تقریباً پانزده نفر توی صف بودند. منم خسته!! همین که ایستادم یک خانم سوار پراید سفیدش
متوقف شد و از ما دعوت کرد که سوار شویم چون مسیرش میدان پونک بود. دو نفر خانم
نشستند بعد من و پشت سرم یک خانم دیگر و همه متعجب!!

4. مردمان خوب این دیار - اسفند ۹۲

همچین که پیاده شدم دید آی فون مادرمرده ام را جا گذاشته ام تو ماشینش !

5. تقدیم به مردمان خوب این دیار

شهربانو فرستاد: دیشب از یک راه فرعی از جاده هراز به تهران میآمدیم.. هوا بارانی و سرد بود
وانگار آسمان میخواست زمین را در آغوش بگیرد ...از جاده های پر پیچ و خم
میگذشتیم...کوه ریزش کرده بود و بعضی قسمتهای جاده پر از سنگ های ریز و درشت
بود...بعضی از سنگها سر پیچ های تندی بود که اگر میخواستیم برخورد نکنیم ناچار بودیم به
سمت مسیر مخالف منحرف شویم... به همت دایره اش گلم(به قول شما) توقف کردیم و چندتا
از آن سنگهای خطرناک مسیر را برداشتیم که اگر کسی با مسیر آشنا نبود مشکلی نداشته
باشد... مسیر ما ادامه یافت ...قسمتهایی از مسیر که هیچ سنگی نبود...من را به این فکر
انداخت ..کسی چه میداند؟

6. مردمان خوب این دیار - اول رمضان ۹۲

آخر مسابقه بوده و اسپانیایی میبینه که کنیایی خیلی آروم داره میدوه متوجه میشه که کنیایی فکر میکنه مسابقه تموم شده

7. مردمان خوب این دیار - ۲۷

از یکی از سایت های تخفیف، کوپنی برای خرید عینک گرفته ام. روی کوپن آدرس و نام فروشگاه، در بلوار کشاورز خیابان فلسطین شمالی درج شده است. تمام خیابان فلسطین شمالی را 3 بار بالا و پایین می روم

8. مردمان خوب این دیار ۲۶

مرتضی امامی فرستاد : با سلام و احترام خاطره بنده به شرح زیر است تازه عمل جراحی گوش کرده بودم دکتر بهم توصیه کرده بود که تا یک ماه وسیله سنگین بلند نکنم

9. مردمان خوب این دیار ۲۵

خاطرات خوب خود از مردمان خوب این دیار را بفرستید برایمان تا با انتشارش ، با تلخی و افسردگی بجنگیم و چراغ امیدی در دل بیفروزیم و به امید این مردمان خوب ، بهتر زندگی کنیم

مردمان خوب این دیار ۲۹ - قدردانی

مردم میخواهند شب قدر داشته باشند ؛ شب قدر شبی ست که باید قدر خویش را دانست

ببینید این جوان چقدر قدرشناس است

نگین نوشت:

دیشب برامون اتفاقی افتاد که دوست داشتم باهاتون به اشتراک بذارم.
بعد از افطار با عارفه و احمدرضا زدیم بیرون که یه چرخی بزنیم و چیزی بخوریم.
حدود ساعت 11 بین راه یدفه ماشینمون خاموش شد.

احمدرضا شروع کرد به بررسی که بفهمیم مشکل از کجاست... این اتفاق کنار یه مغازه خرما فروشی افتاد صاحب مغازه یه پسر جوون بود که با دو تا از رفقا مشغول حرف زدن بودن و متوجه خرابی ماشین ما و اینکه نیاز به کمک داریم شد

خودش اومد جلو و گفت چی شده داداش؟ و شروع کرد به چک کردن ماشین و فرضیه هایی که تو ذهنش بود با یکی از آشناهای تعمیرکارش تماس گرفت و مشورت گرفت حدس زدن مشکل از پمپ بنزین ماشینه...

اومد صندلی عقب ماشین رو برداشت و دریچه انتقال بنزین رو باز کرد و شلنگ های بنزین رو با دهنش چک کرد! من و عارفه رو برد تو مغازه و برامون اب خنک و صندلی آورد...

گفت اینجا امن نیست بخواین ماشینو تا صبح بذارین. هر طوری شده امشب راش میندازیم. اخر سر هم احمدرضا رو سوار موتورش کرد و باهم بنزین گرفتن و آوردن و بعد از یکم کلنچار ماشین روشن شد.

یه نفس راحت کشیدم و وقتی داشتم ازش تشکر میکردم گفت چند سال پیش با خانومم رفته بودیم شمال ماه عسل. ماشینمون تو برف گیر کرد. یه ادم با معرفت پیدا شد و کمک کرد ماشینو راه بندازم. از اون روز با خودم عهد کردم کسی کارش به مشکل خورد از کمک کردن دریغ نکنم.

تو تمام این مدت که حدود دو ساعت طول کشید همش تو ذهنم "مردمان خوب این دیار" تداعی میشد... حس خوبی بود که میون اینهمه خودخواهی و بی معرفتی که هر کسی کلاه خودشو محکم چسبیده تا باد نبره ادمای با معرفت که دل دارن برای بخشندگی هنوز هستن....

خاطرات خوب خود را بفرستید برام تا امید در بینمان نمیرد

هجده سالگی (مردمان خوب این دیار)

مردمان خوب این دیار ۲۷

مردمان خوب این دیار ۲۶

هجده سالگی (مردمان خوب این دیار)

هجده سالگی

پسر حمید متولد 16/11/1374 است. خیلی لحظه شماری کرد که هجده سالش تمام شود تا بتواند

خیلی کارها را انجام دهد. مثل گرفتن گواهینامه رانندگی، کارت ملی، افتتاح حساب بانکی، ... تقریباً تمام این کارها را با عجله و با ذوق تمام انجام می داد. روز 27/1/1393 گواهینامه رانندگی و 29/2/1393 کارت ملی حمید جان به وسیله پست به دستمان رسید.

شنبه 10/3/1393 بعد از دادن امتحان هندسه پیش دانشگاهی گفت که باید جایی بروم و کاری انجام دهم. بعد از مدتی آمد و گفت کارم انجام نشد فردا مجدداً می روم. راستش کمی نگران شدم و از همسرم پرسیدم چه حدسی می زند؟ چه کاری می خواهد انجام دهد؟! فکرمان به جایی نرسید.

فردای آن روز نزدیک سه ساعت بیرون بود و حدود ساعت 12 ظهر به خانه آمد پرسیدم چه شد؟! گفت کاری داشتم که فقط بعد از هجده سالگی می توانستم انجام دهم. رفتم برای اولین بار خونم را اهداء کردم.

من نه به عنوان مادر حمید، بلکه به عنوان یک انسان فقط گریه کردم، گریه ی شوق!!!

مردمان خوب این دیار ۲۷

ساعت شش غروب روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت سال نود و سه بود. وقت برگشتن از مطب دندانپزشکی راهی میدان ونک شدم تا سوار تاکسی های میدان پونک شوم. تقریباً پانزده نفر توی صف بودند. منم خسته!! همین که ایستادم یک خانم سوار پراید سفیدش متوقف شد و از ما دعوت کرد که سوار شویم چون مسیرش میدان پونک بود.

دو نفر خانم نشستند بعد من و پشت سرم یک خانم دیگر و همه متعجب!!

من کمی مکث کرده بودم چون فکر کردم اشتباه شنیدم و آن دو خانم از دوستانش هستند که سوار شدند. چرا؟! چون این طور انسان ها تعدادشان در جامعه مان کم شده خیلی کم. اما با دیدن این خانم قلبم شاد شد که هنوز مردمان خوب این دیار وجود دارند.

با روی خوش با ما بگو بخند کرد و توضیح داد که وقتی ماشین نمی آورم درک می کنم که این صف طولانی یعنی چه حالا که ماشین آوردم گفتم چرا خالی برم؟ کرایه هم نگرفت. وقت پیاده شدن از خداوند خواستم آرزوهایش را برآورده کند. انشاءالله

عشرت تک روستا

=====

تقدیم به مردمان خوب این دیار

مردمان خوب این دیار ۲۶

مردمان خوب این دیار ۲۵

مردمان خوب این دیار ۲۴

تقدیم به مردمان خوب این دیار

شهربانو فرستاد:

دیشب از یک راه فرعی از جاده هراز به تهران می‌آمدیم.. هوا بارانی و سرد بود وانگار آسمان میخواست زمین را در آغوش بگیرد ... از جاده های پر پیچ و خم میگذشتیم... کوه ریزش کرده بود و بعضی قسمتهای جاده پر از سنگ های ریز و درشت بود... بعضی از سنگها سر پیچ های تندی بود که اگر میخواستیم برخورد نکنیم ناچار بودیم به سمت مسیر مخالف منحرف شویم...

به همت دایم دایم دایم (به قول شما) توقف کردیم و چندتا از آن سنگهای خطرناک مسیر را برداشتیم که اگر کسی با مسیر آشنا نبود مشکلی نداشته باشد....

مسیر ما ادامه یافت ... قسمتهایی از مسیر که هیچ سنگی نبود... من را به این فکر انداخت .. کسی چه میداند؟

شاید کسی قبل از ما سنگهای این قسمت از مسیر را برداشته..

نمیدانم در کجای زندگی مدیونم به کسانی که سنگها را برداشته اند... مسیر هموار را به ما نشان دادند.. وگرنه باید در دره های عمیق سقوط می کردیم

تقدیم به همه دوستان رهگشا در زندگی

راستی خیلی از خوانندگان این سایت که خارج از ایران هستند مایلیند در شبکه فیس بوک ، صفحه رسمی دکتر شیری که اخیرا عمومی شده است ، عضو باشند. از این رو آدرس زیر را تقدیمشون میکنیم که حاوی عکسها و نوشته ها و... میباشد :

<https://www.facebook.com/#!/pages/Alireza-Shiri/424086137685028>

دل نوشته سحری ۱۱ - به اتفاق عجیب - گزارش احیای ۲۱

دارم آماده میشم برم احیا ، همسر خانوم کمی دیرتر از پله ها میاد پایین و کیسه آشغالها را میخواد بگذاره تو سطل سرکوچه

مردمان خوب این دیار - اول رمضان ۹۲

مردمان خوب این دیار - ۲۷

از یائسگی تا درسهای زندگی دانشجویی !

چه شکر فروش دارم که به من شکر فروشد/// که نگفت عذر روزی که "برو شکرندارم" به دانشجویان درباره این گفتم که درس را جدی بخوانند و رشد کنند و لذت از زندگی ببرند ولی برای ثانیه ای فراموش نکنند که نباید مثل بقیه مردمان فقط عمرشان را بگذرانند... آنها باید عمرشان را بسازند

مردمان خوب این دیار ۲۶

مرتضی امامی فرستاد :

با سلام و احترام

خاطره بنده به شرح زیر است

تازه عمل جراحی گوش کرده بودم دکتر بهم توصیه کرده بود که تا یک ماه وسیله سنگین بلند نکنم

دو هفته بعد از عمل یک مسافرت ضروری به تهران برام پیش اومد

از شیراز به تهران رفتم تا بعد از انجام کارم در تهران برم یزد برا پیگیری کارای پایان نامه ام برا همین یک ساک داشتم بعلاوه کیف لب تا بم

صبح زود به تهران رسیدم و کارم تا عصر طول کشید

در طول روز بخاطر سنگین بودن ساکم زیاد بهم فشار اومد

عصر برا رفتن به یزد سوار مترو شدم و ایستگاه ترمینال جنوب پیاده شدم اما گوشم بشدت درد گرفته بود و نای راه رفتن هم نداشتم
مونده بودم که مسافت طولانی تونل ایستگاه تا ترمینال رو با این ساک و کیف چطور برم که جوانی هم سن و سال خودم از راه رسید و بدون اینکه من چیزی بگم گفت اجازه بدید کمکتون کنم...

تا خود ترمینال ساکم رو برام آورد و من موندم و معرفت این جوون جوانمرد
ایشالله همه جوانای بامعرفت این مملکت سالم و خوشبخت باشن
=====

حسین علیخانی

فروردین 90 بود که کم کم داشتم از دانشگاه فارغ التحصیل می شدم. من هم برای انجام کارهای فارغ التحصیلی راهی مشهد شدم، 13 ساعت تو راه بودم و حدود ساعت 6~7 صبح رسیدم مشهد. پارک ملت پیاده شدم و قدم زنان به سمت دانشگاه حرکت کردم. رفتم امور مالی دانشگاه گفتن قبل از امضای فرم تصویبه حساب باید برید چندجا امضا بگیرید (کتابخانه دانشگاه، خوابگاه، کتابخانه آستان قدس و ...). سر صبح بود و هنوز بعضی از کارمند های دانشگاه نیومده بودن، من هم برای اینکه از فرصت خوب استفاده کنم منتظر نموندم و یکراست رفتم سر ایستگاه اتوبوس سوار خط 10 شدم بسمت حرم. وقتی وارد حرم شدم بدون معطلی رفتم سمت کتابخانه آستان قدس و برگه ای که دانشگاه داده بود برای تایید به شخصی که باید تایید میکرد دادم . از اینکه باید با همه خاطرات شیرینی که تو کتابخانه آستان قدس برام اتفاق افتاده خداحافظی کنم ناراحت بودم. بعد از اینکه کارم تمام شد از کتابخانه امدم بیرون و رفتم به سمت مسجد گوهرشاد(به این قسمت از حرم عادت کرده بودم و حال و هوای دیگه ای برام داشت). بعد از کمی رازو نیاز از مسجد گوهر شاد امدم بیرون و به طرف ورودی امام رضا رفتم تا هم کیفم که توقسمت امانت داری بود بردارم و هم از همان جا برم سمت دانشگاه. کمی که از درب ورودی (ورودی امام رضا) فاصله گرفتم و نزدیک میدان بودم که دیدم شخصی از روبر آمد به سمتم و بعد از سلام و احوال پرسى گفتش: که از شمال با خانواده برای زیارت امدم و یه مشکلی برام پیش آمده، پرسیدم مشکلتون چیه؟ گفت ضامن کسی برای وام شده بودم ولی بخاطر اینکه قسطاش عقب افتاده و چون من ضامنش بودم بانک اجازه برداشت پول از حسابم به من نمیده . با شنیدن این جملات اول زیر بار حرفش نرفتم و احساس کردم داره دروغ میگه(چون با از این دسته آدم ها زیاد برخورد داشتم که هر کدام به نحوی درخواست پول میکردن).

ازش پرسیدم چه کمکی میتونم به شما بکنم؟ گفت: اگه براتون امکان داره در حد توانتون به من کمک کنید. من هم نمیدونم چه طور شد که برای اولین بار به همچین آدم هایی اعتماد کردم و با خودم گفتم من که روی هم رفته 35 یا 40 هزار تومان پول دارم چه کمکی میتونم بکنم.

تو ذهنم حساب کردم اگه 15 هزار تومان پول بلیت برگشت بدم و 5 هزار تومان هم برای خودم در نظر

بگیرم میتونم 20 هزار تومان بهش بدم.

بهش گفتم آقا پول زیادی ندارم خودم هم باید برم ترمینال بلیت بخرم و در حد 20 تا 25 هزار تومان میتونم کمک کنم، ازش عذر خواهی کردم و رفتن پای دستگاه خودپرداز و هرچی تو حساب داشتم برداشت کردم. 20 هزار تومان دادم بهش و بعد از تشکر شماره موبایل و کارت حساب بانکی ام را گرفت تا بعدا به حسابم واریز کنه.

اون روز بعد از اتمام کار های فارغ التحصیلی رفتم ترمینال و تو اتوبوس نشستم و به سمت دیارم حرکت کردم. چند روز بعد اون شخص تماس گرفت و از طرف خانوادش کلی تشکر کرد.

این اولین باری بود که به شخصی بدون اینکه بشناسمش کمک مالی میکردم و اگر پول بیشتری هم داشتم بیشتر کمک میکردم. نمیدونم اگه یه همچین مشکلی برای من پیش بیاد حتی با شرایطی بدتر و نیاز به کمک مالی داشته باشم کسی به من اعتماد میکنه، کسی شرایطم رو درک میکنه. خدا میدونه چندتا از این آدم ها تو خیابون و کوچه پس کوچه شهر به تور من خوردن و من جواب رد بهشون دادم.

این مطلب رو میتونید از [وبلاگم](#) با عنوان ماجرای آخرین روز دانشگاه ببینید.